



# اعترافات

## یکی از نخستین

مجتبی حبیبی

# زندگی‌نامه‌های خودنوشت

### نقد

به آنکه علاقه به جاودانگی و از خود آتو به جا گذاشتن، ثمره بلوغ اندیشگی و نوعی عبادت آگاهانه باشد، حاصل کار را از اعترافات هر دو نوع اخیر ال‌دکر زندگی‌نامه نویسی مبرا می‌کند. آگوستین در اعترافات بر این باور است: ایمان مسی او را تا به همین امر پیش فرض تعامی کسانی است که در تفکر به او تاملی کرده‌اند. بنا بر این «اعترافات» قدیمی‌ترین مرجع ادبیاتی است که خدایت نفس را در خدمت جاودانه شدن بر محور مناجات قرار می‌دهد و در آن بهره‌های فراوان فلسفی، ادبی، مذهبی، آموزشی و اصلاحگری خود و نوع خود به خواننده منتقل می‌شود؛ تا آنجا که به عنوان یک سبک کاربردی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

فلسفه آگوستین به وضوح و امتداد فلسفه حکمت و یونان باستان و نیز وحی مسیحی است. لازم به ذکر است که از ویژگی‌های بارز دوران آباء کلیسای تقوی نقل بر عقل و تبعیت فهم از ایمان بوده است و این را حتی می‌توان در دوره‌های متأخر قرون وسطی نیز در میان بیروان سنت آگوستین مشاهده کرد. تاریخی فلسفه آگوستین تا حدی به سبب تلفیق فلسفه یونان با اندیشه مسیحی و تا حدی نیز به دلیل موضع خودمخوری است که در قبال فلسفه انجلا می‌کند برای مثال، او در شهر خدا و درباره

انسان برای بیان و ثبت خود در گذر بی‌وقفه زمان به اجزاء مختلف (بنا کردن، حک کردن، نگاشتن، نقاشی کردن، روایت فردی و جمعی و...) و به صورت‌های فردی، قومی، زمانی، هنری، اندیشگی و اعتقادی متوسل شده است و همچنین به این کار ادامه می‌دهد. از نمایشهای آتینی گرفته، تا مناجات‌های فردی و جمعی و در این رهگذر همه آنچه که منتقل می‌شود، در برزانه علاقه او به جاودانه شدن است. در این بین زندگی‌نامه خودنوشت در کنار زندگی‌نامه دیگری نوشته، دانستان، روایت تاریخی و ادبی و غیره دارای ویژگی‌های اثباتی و نفی‌کنندگی است.

زندگی‌نامه خودنوشت از آنجا که نزدیک‌ترین نگاره و داور به اعمال و کردار خود نویسنده است، راست‌گویی‌اش با جزئیات و روایای مختلف، بیشتر از دیگران به خود است. بیرونی از لرزه‌ها و لغزشها، خود شیفته‌ها و با خودکم‌بینها، در آن به شکل بارزتری نمود پیدا می‌کنند در حالی که در زندگی‌نامه نویسی توسط دیگری میدان در اختیار داورها و محک زمان، سود و زیان مادی و منوی نویسنده، نمایش دهنده (به تصویر کشنده) و روایتگر است. محدودیتهای طبع انسانی، فاصله داشتن نسبت به زمان گذشته، ملاحظه‌گریها و هر آنچه که به نوعی به حال و آینده مرتبط است، در هر دو نوع زندگی‌نامه نویسی دخالت دارد. اما اگر باور و ایمان



تثلیث، شیوه‌ای از تفکر پیش می‌نهد که سیر آن به دکارت می‌رسد. همچنین «اعترافات» که نخستین خودنوشت نامه و حدیث نفس در تاریخ ادبیات غرب می‌باشد، در واقع محاوره‌ای است میان آگوستین و عقل خودش. از منظر اول شخص می‌نویسد و چنین منظری را وارد فلسفه غرب می‌کند.

در فصل اول از بخش دوم کتاب، حدیث نفس عقل با آگوستین چنین است:

– تو که قصد داری خودت را بشناسی، لااقل می‌دانی که وجود داری؟

– آری می‌دانم.

– چگونه می‌دانی؟

– نمی‌دانم.

– آیا می‌دانی که در حال حرکتی یا نه؟

– نمی‌دانم.

– ولی آیا می‌دانی که فکر می‌کنی؟

– آری، می‌دانم.

– پس لااقل فکر کردنت حقیقت دارد.

– آری، حقیقت دارد.

– پس می‌دانی که هستی، زندگی می‌کنی و می‌اندیشی.

می‌دانیم که دکارت نیز این گونه آغاز می‌کند تا به یقین برسد.

به رغم تفاوت‌هایی که در دیدگاه این دو و تبعات فلسفه‌شان وجود دارد، هر دو از خود آغاز می‌کنند...

اما ویژگی‌هایی که علاوه بر مناجات، فلسفه، حکمت و دیگر دانش‌های بشری می‌توان از اعترافات<sup>۱</sup> در زمینه ادبیات مورد توجه قرار داد- که همچنان پایبندی به آنها نیز ضرورت دارد- عبارت‌اند از: ۱- شیوه انگیزش محزون شدن، در نزدیکی جویی احساس متعالی جمعی، ۲- زمان و تغییر پذیری، ۳- تداعی معانی در زندگینامه خودنوشت از گذشته، ۴- تشریح بروز "شر" از فقدان خیر، ۵- روایت در روایت و حلقه‌های مدور و آگاهی درباره کشش‌های متضاد درونی هم‌زمان، ۶- شنیده شدن بعضی از حقایق از زبان دشمن، ۷- تأویل‌پذیری متن، ۸- حافظه و انباشته‌های آن، ۹- رؤیا و خواب، ۱۰- کلمه و زبان، ۱۱- زمان و استمرار آن، ۱۲- تضادهای خوانش از مفهوم مشترک.

اینها سرفصل‌هایی هستند که مرورشان پیش زمینه‌ای برای آشنایی ذهنی با "خود زندگینامه‌نویس" فراهم می‌آورد.

در بحث آسیب‌شناسی سبک‌های فلسفی و ادبی "شر محور" نیز این سرفصلها به عنوان بنیانهای برخاستگاه داده شده است: ۱- مانویان و تسری دادن شرک و سیاه نمایها، ۲- استفاده سوء از صرف و نحو، ۳- فلسفه اپیکوروس و دهری گری که اصل لذت جویی را تبلیغ می‌کنند، ۴- تعبیرهایی که قطعیت ندارند و تنها خداوند از آن آگاه است، ۵- طالع‌بینیها و تعبیر اشعار به عنوان تفل؛ که صرفاً بر امر تصادف استوار است.

و اما شیوه‌های قابل استفاده برای نویسنده امروزی، ۱- شیوه انگیزش محزون شدن آگوستین می‌نویسد: «نمایشخانه در نظرم

جذابیت بیشتر یافت؛ زیرا نمایشها، حال اسفبار مرا منعکس می‌کردند و آتش درونم را هیمة می‌شدند. چرا آندوه حاصل از تماشای غمنامه (تراژدی) و نمایش درد و رنج به روی صحنه، برای مردمان لذت آفرین است، ولی تحمل همان سرنوشت در واقعیت، بسیار غم‌انگیز است؟ با این حال، آنها نمایشها را به این امید که محزون شوند، تماشا می‌کنند و احساس آندوه برای ایشان لذتبخش است. این عجب جنون حزن‌آوری است! انسان هر چه بیشتر دستخوش آلام باشد، در نمایشخانه سریع‌تر متأثر می‌شود. اما رنج او را تیره‌روزی تلقی می‌کنیم، و گاهی که از سر همدردی با دیگران غصه‌دار می‌شود، نام ترخم بر آن می‌نهیم. اما واقعه‌ای خیالی به روی صحنه، به راستی چه ترخمی را در ما ایجاد می‌کند؟ حاضرین در تماشاخانه، نه برای یاری، بلکه فقط برای محزون شدن، فراخوانده می‌شوند، و آندوه شدیدتر، به تشویق بیشتر نویسنده نمایش منجر می‌شود. این درد و رنج انسانی، خواه ریشه در واقعیت داشته باشد و خواه تخیلی صرف باشد، اگر آن قدر ضعیف اجرا شود که حاضرین را متأثر نکند، ایشان نمایشخانه را با خلق ناخوش و خرده‌گیرانه ترک می‌کنند، در صورتی که اگر احساس آندوه بر ایشان مستولی شود، با خشنودی تا پایان نمایش در آنجا باقی می‌مانند. این نشان می‌دهد که رنج و اشک می‌تواند لذتبخش باشد.

البته همه کس طالب شادی است، اما اگر هیچ کس خواستار آندوه نباشد، آیا لذت بردن از ترخم بر دیگران یک استثنا به شمار نمی‌رود؟

از این سبب است که درماندگیهای دیگران را به گرمی می‌پذیریم؛ زیرا بدون آنها دلیلی برای ترخم بر ایشان نداریم. دلیل این حالت آن است که چشمه‌های احساسات دوستانه در ما، همچون آب چشمه، فوران می‌کنند. اما این آبها چه مسیری را در پیش می‌گیرند؟ در کجا جاری می‌شوند؟ چرا از مسیر خود منحرف می‌شوند و به آن جریان قیر جوشان، یعنی رود بد منظر شهوت، می‌پیوندند؟ زیرا به اختیار خود، خود را می‌بازند و در آن رود منحل می‌گردند. آنها از مسیر حقیقی خود منحرف می‌شوند و بدین‌سان آرامش آسمانی اولیه خود را از کف می‌دهند.

البته این سخن بدان معنا نیست که ما باید خود را علیه همدردیها مسلح کنیم. گاه پیش می‌آید که باید محض خاطر دیگران، رنج را پذیرا شویم. اما محض خاطر روح خویش باید از پلیدی برحذر باشیم. خدای من، همان نگاهدار روح من است، خدای پدران ما، هم او که حمد و ثنا و تجلیل، تا ابد او را سزاوار است. روح من باید خود را از پلیدی حفظ کند.<sup>۲</sup>

آگوستین به اندازه کافی توضیح می‌دهد که احساس ترخم، خود ترجمانی از ذات رحمت خداوندی است و اگر با آگاهی و مسئولیت، سمت و سوی درست بیابد، می‌تواند به رستگاری فرد و اطرافیان منجر گردد.

۲- زمان و تغییرپذیری:

آگوستین می‌نویسد: ... کسانی که سختم در باب ایشان است،

مکان نمی‌گردند، تاکید می‌کند و آنها را با عنوان "براهین برکنار از تغییرات" نام می‌برد.

۳. تداعی معانی در اعترافات از گذشته:

آگوستین می‌نویسد: «... فلاکت من به حد اعلائی خود رسیده بود و به یاد دارم که چگونه روزی مرا به حدت تیره روزی ام واقف ساختی. آن ایام مشغول تدارک نطقی در مدح امپراتور بودم که بنا بود حاوی اکاذیب بسیاری باشد. قطعاً مردمان بسیاری بر این دروغها مرحبا می‌گفتند؛ در حالی که خود نیز واقف بودند که تا چه حد از حقیقت دورند. به شدت مشغول انجام این کار بودم و سراسیمه با مشکلات ستوه‌آورش دست و پنجه نرم می‌کردم. در خیابانهای میلان قدم می‌زدم که به گدایی بینوا برخوردم. خنده و شوخی‌اش نشان می‌داد که شکم سیری از عزا در آورده است. با اندوه روی به همراهانم کردم و از همه درد و رنجها و مصیبتی که از گذر بلاهت خودمان بر شانه‌هایمان سنگینی می‌کرد، شکوه سر دادم. جاه‌طلبیهایم، باری از فلاکت بر دشمن نهاده بود که هر چه پیش می‌رفتم سنگینی‌اش افزون می‌گشت و یگانه عنایت آن همه تلاش نیز، حصول سعادت و آسودگی بود. آن گدا پیش از ما بدان دست یافته بود، اما شاید ما هرگز آن را نمی‌جستیم. همه آن تدابیر طاقت‌فرسا و تمهیدات پیچیده، به امید کامیابی از ابتهاج ناشی از سعادت دنیوی

اندوهگین می‌شوند آن‌گاه که می‌شنوند در روزگاران گذشته، افراد صالح بی آنکه به گناه آلوده شوند، به اعمالی تن در می‌دادند که امروز بر ما حرام است و خداوند ایشان و ما را مشمول حکمی واحد نکرده است. دلیل آن است که هر دورانی اقتضای خود را دارد؛ هر چند که عدالت حاکم بر دوران گذشته، همان عدالتی است که ما از آن تبعیت می‌کنیم. کسانی که چنین شکایتی دارند، خود واقفاند که در مورد یک شخص واحد، یک روز، و یا یک خانه، هر جزئی از کل، عملکرد مناسب خویش را دارد. آنچه در زمان خاصی از روز می‌تواند، یا باید، صورت پذیرد، در اتاقی دیگر قدغن بوده و چه بسا موجب کیفر می‌شود. این بدان معنا نیست که عدالت فساد پذیر و دگرگون شونده است، بلکه از این روست که دورانی تحت سیطره آن، همواره به یک گونه نیستند، و اصلاً تغییرپذیری در ذات زمان است. حیات انسان بر روی زمین کوتاه است و به همین سبب، نسبت میان اوضاع، در دورانی پیشین و اقوام دیگر که در تجربه او حضور نداشته‌اند و اوضاع دوران خودش که با آنها آشناست، به ادراک او در نمی‌آید. اما هرگاه سر و کارش با یک فرد، یک روز، یا یک خانه است، عملکرد مناسب هر جزء از کل و هر عضو خانه را به آسانی می‌شناسد و می‌داند که هر کار در کدامین محل باید انجام گیرد. این چیزها را می‌پذیرد؛

در حالی که بر عادات متعلق به اعصار دیگر، خرده می‌گیرد:

«آن زمان به این امر وقوف نداشتم،

از آن یکسره در غفلت و از رؤیتش یکسره

ناتوان بودم؛ هر چند که مرا خیره می‌نگریست.

هر گاه شعر می‌سرودم، قادر نبودم ارکان

عروضی را در هر جایی که دلخواهم بود،

قرار دهم. هر بحر تقطیعی متفاوت داشت

و ممکن نبود که یک رکن در یک بیت، هر

وضعی را بپذیرد. با این حال، فن شعر که به مددش شعر می‌سرودم،

از بی‌تی به بیت دیگر تغییر نمی‌کند و در جملگی ابیات یکسان

است. اما دریافته بودم آن عدالتی که مطاع انسانهای نیک و

مقدس بوده است، به طریق بس متعالی‌تر و کامل‌تر از فن شعر

و شاعری، در زمانی واحد و بدون هیچ اختلافی در بردارنده تمام

آن اصولی است که بدانها امر می‌کند، اما با تغییر دورانیها،

آن اصول را نه به طور یکجا، بلکه بنا به اقتضای زمانه،

به تناسب تجویز و توزیع می‌کند. به دلیل ناآگاهی از این

حقیقت، بر بزرگان و آباء دین خرده می‌گرفتم. نه فقط بدین

جهت که در زمان من به حکم پروردگار و به

الهام او عمل کرده بودند، بلکه نیز

بدین جهت که به پیشگویی آینده‌ای

که او برایشان مکشوف ساخته بود،

پرداخته بودند...»<sup>۴</sup>

آگوستین در ادامه بر احکامی که

ازلی و ابدی هستند و شامل زمان و



صورت می‌گرفت. یعنی همان چیزی که آن مرد گدا با اندک پول حاصل از تکدی، فرا چنگ آورده بود. البته سعادت او حقیقی نبود. اما آن خوشی که من می‌جستم، از آن هم دروغین‌تر بود. او در هر حال شاد بود؛ در حالی که من غم‌زده بودم. او دغدغه‌ای نداشت، اما من پر بودم از نشو و نشوی و نگرانی. اگر کسی از من می‌خواست که میان اضطراب و شادی یکی را برگزینم، حتما شادی را ترجیح می‌دادم. اما اگر قرار بود میان زندگی آن گدا و حیاتی که خود در پیش گرفته بودم، یکی را انتخاب کنم، به رغم همه ترسها و دغدغه‌هایش، زندگی خودم را برمی‌گزیدم. این انتخاب بس غیر منطقی به نظر می‌رسید و من چگونه می‌توانستم به صحت آن تظاهر کنم؟ نمی‌بایست تنها به این دلیل که دانش بیشتری داشتم، خود را بر آن گدا ترجیح دهم، زیرا آن دانش هیچ سعادت‌تی برای من به ارمغان نیاورده بود. آن را تنها در جهت خوشایند دیگران به کار می‌بستم و تمام هم من، نه بر تعلیم ایشان، بلکه فقط بر خوشایندیشان قرار داشت. از این سبب بود که تو استخوانهایم را با ترکه تأدیب خود، خرد کردی. روح من باید از آن کسانی که می‌گویند، مهم فقط علت سعادت‌مندی انسان است، بر حذر باشد. آنان می‌گویند که سبب شادی آن مرد گدا مستی است؛ در حالی که، من سعادت را در افتخار و شرف جست و جو می‌کنم. اما روح من به کسب کدامین افتخار امید بسته بود؟ البته نه آن افتخاری که در تو یافت می‌شود. افتخار من به همان اندازه غیر حقیقی بود که شادی آن مرد گدا. اما مرا بیشتر دستخوش عجب و غرور می‌کرد. مستی گدا یک شب خواهد پایید، اما مستی من همه شب به وقت خواب و هر بامداد در بیداری با من خواهد بود و روزها و شبهای بعد نیز گریانم را رها نخواهد ساخت. البته من نیز به اهمیت علت شادی واقفم. میان لذت‌آمیزی که از ایمان نشئت می‌گیرد و آن سعادت پوشالی که من طلب می‌کردم. دنیایی تفاوت وجود دارد...»

آگوستین در حالی که اعترافات زندگی خود را می‌نویسد، با گردش ذهن بر روی پدیده‌ها و خاطره‌ها و منشأ کردارها، موضوعهای مختلفی به موضع اصلی خود اضافه می‌کند. او در بخشهای هشتم و نهم داستان خود را با داستانهای شش نفر مترادف می‌آورد، تا در نهایت به جمع‌بندی بخش نهم برسد و با بازگشت به اصل اعترافات، موضوع را پایان بدهد. به اصطلاح فرمگرایان (باختین و...) چند صدایی بودن متن آن را از خط سیر یک بند اعترافات تنوع می‌بخشد و خواننده را ترغیب به مشارکت با متن می‌کند.

۴. درباره توضیح "کلمه" از آگوستین می‌خوانیم: «تخت اراده‌ات بر آن تعلق گرفت که بفهمم چگونه تو با متکبرین مخالفت می‌ورزی، و لطف خویش را برای فروتنان نگاه می‌داری [پطرس اول ۵:۵]. و چه لطف بزرگی کردی وقتی برای نمایاندن طریق خضوع به آدمیان، کلمه تو تجسد یافت و آمد تا در میان آدمیان سکنی گزیند [یوحنا ۱: ۱-۱۴]. برای آنکه مرا آگاه سازی، کسی را بر سر راهم قراردادی که پر از عجب و غرور بود. او مرا با آثاری از افلاطونیان آشنا کرد که از یونانی به لاتین برگردانده شده بودند.

در آن کتابها خواندم- البته نه کلمه به کلمه، اما معنی یکی بود و با انواع ادله مختلف تأیید شده بود- که: در آغاز کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود و کلمه خود خدا بود، و کلمه با خدا بود. همه چیز از رهگذر او پدید آمد و چیزی نیست که از رهگذر او موجود نشده باشد. حیات در او بود و حیات نور آدمیان بود. و آن نور در تاریکی می‌درخشید و تاریکی را یارای آن نبود تا بر او چیره شود. [یوحنا ۱: ۱-۱۴]. همچنین خواندم که روح آدمی، اگرچه به نور گواهی می‌دهد، اما خود نور نیست [همان منبع]. اما کلمه که خود خداست، نور حقیقی است و هر روحی را که به این دنیا می‌آید، روشنایی می‌بخشد. او که جهان از گذرش خلق شده، در جهان بود، اما او را غریبه‌ای انگاشتند [همان منبع]. البته در آن کتابها مکتوب نشده بود که او به نزد خاصان خود آمد و آنها که به او تعلق داشتند، خوش آمدش نگفتند. اما آن کسانی را که به او خوش آمد گفتند و به نام او ایمان آوردند، قدرت داد تا فرزندان خدا شوند.

در همان کتاب خواندم که کلمه، یعنی خدا، از نسل بشر نبود و به اراده طبیعت یا انسان نیز پدید نیامد، بلکه از خداوند بود [همان منبع]. اما آنجا نوشته بود که کلمه تجسد یافت و آمد تا در میان ما سکنی گزیند [همان منبع]. هر چند کلمات فرق داشتند و معنایی واحد به شیوه‌های گوناگون بیان شده بود، در آن کتابها خواندم که خدای پسر همانند پدر، از گوهری ربوبی است، اما او خواست که از امتیاز خدایی خود بهره جوید [مراد از خدای پسر، عیسی مسیح است (م.ف) ۶].

آگوستین جایگاه کلمه را با توصیفهای مختلف و با استفاده از انجیلیا ادامه می‌دهد و در شروع بخش ده از دفتر هفتم می‌نویسد: «این کتابها سبب شدند که من به خویشتن خویش رجعت کنم، با دست هدایت تو به اعماق روح خود گام نهادم و دست رحمت تو مرا یاری کرد [مزامیر، ۲۹: ۱۱]. در آن وادی با چشم دل خویش نوری را مشاهده کردم که هرگز خاموش نمی‌شود و همواره پرتوهایش را بر چشم دلم و بر افکارم می‌تاباند...»

آگوستین با روایت دیگری سوال طرح می‌کند تا گفتارش از چند صدایی بودن خالی نشود؛ در حالی که، در صفحه‌های قبلی از وجوه پذیرفته‌ای حرف زده است. در بخش نوزده دفتر هفتم به گذشته باز می‌گردد و می‌نویسد: «اما ذهن من پر بود از افکاری که از سنخی دیگر بودند. عیسی مسیح را بشری می‌پنداشتم که از دانایی خارق‌العاده و بی‌همتایی برخوردار بوده است. به گمان من، تولد معجزه آسای او از مادری باکره، که ما را به خوار شمردن امور دنیوی و برگزیدن حیات جاوید رهنمون می‌شود، فعل عنایت الهی بود که همواره مراقب ماست. و این چنین بود که مسیح سزاوار مرجعیتی یگانه، یعنی مقام مرشدی ما، شد. اما ابتدا قادر به درک راز تجسد کلمه نبودم. در کتاب مقدس، مکتوب بود که مسیح خور و خواب داشته است، راه می‌رفته، گاه شاد و گاه غمگین بوده، و انجیل را وعظ می‌کرده است. از این نکات فقط آموختم که وقتی کلمه تو تجسد یافت، ناگزیر باید از روح و عقل بشری نیز برخوردار شده باشد. این مقدار بر تمام کسانی که به لایتغیر بودن کلمه تو

علم دارند، آشکار است و من نیز در حد استطاعت فکری خود، این را می‌دانستم. در واقع هیچ تردیدی در آن نداشتم. اینکه در لحظه‌ای دست و پا حرکت داده شود و در لحظه دیگر ساکن باشند؛ چیزی احساس شود و سپس احساس نشود؛ در لحظه‌ای کلمات معنادار بر زبان جاری گردند و در لحظه بعد هیچ گفته نشود؛ این خصوصیات، همگی بر امکان تحول فکر و روح دلالت می‌کنند. اگر انتساب این ویژگیها به عیسی مسیح، کذب بوده باشد، کل کتاب مقدس در معرض تکذیب قرار می‌گیرد و ایمان انسان به آن کتاب از بین می‌رود. بنابراین با ایمان به حقانیت کتاب مقدس، پذیرفتم که مسیح یک انسان کامل بود<sup>۴</sup>....

۵. روایت در روایت و حلقه‌های مدور و آگاهی درباره کششهای متضاد درونی همزمان:

آگوستین در بخش نه در دفتر هشتم می‌نویسد: «این پدیده عجیب، چرا رخ می‌دهد؟ علت آن کدام است؟ پروردگار! از سر لطف، دیده‌ام را روشن گردان، شاید که پاسخ من در مکافات پنهان‌ات نهفته باشد و در ندامتی که بر سر بنی آدم سایه‌ای تاریک افکنده است. چرا این پدیده غریب رخ می‌دهد؟ علتش کدام است؟ بدن فرمان نفس را بی‌درنگ اطاعت می‌کند، اما نفس از امر خویش سرباز می‌زند. آن گاه که نفس به دست، فرمان حرکت می‌دهد، امر او با چنان سرعتی اطاعت می‌شود که میان فرمان و اجرای آن نمی‌توان تمیز داد. نفس، نفس است و دست، پاره‌ای از بدن. اما آن گاه که همین نفس به خود فرمان می‌دهد که چیزی را اراده کند، با اینکه این دو یکی‌اند، حکمش اطاعت نمی‌شود. این چگونه ممکن است؟ علتش کدام است؟ آن گاه که نفس، خود را به اراده‌ای فرمان می‌دهد، باید از پیش، اراده‌اش بر این امر تعلق گرفته باشد؛ با این حال، او به فرمان خویش گردن نمی‌نهد. از آنجا که انجام آن کار را از دل و جان خواستار نیست، او امرش تمام و کمال صادر نمی‌شود. نفس تا آنجا که اراده می‌کند، فرمان می‌دهد که اراده‌ای تحقق پذیرد و تنها به خود فرمان می‌دهد و نه به اراده‌ای دیگر. بنابراین، دلیل عدم اجرای فرمان، آن است که اراده تا آنجا که تعلق نگرفته است، اگر اراده‌ای از پیش تأمّل باشد، دیگر لزومی ندارد که تمامیت را به خود حکم کند. پس مایه حیرت نیست که گاه بخشی از اراده به انجام فعل، و بخشی به ترک آن رأی می‌دهد. این یکی از امراض نفس است که تا آنجا که حقیقت او را برمی‌کشد، اوج نمی‌گیرد و سنگینی بار عادت، او را به زمین می‌کشانند. جان کلام آنکه در ما دو اراده وجود دارد که هیچ یک به تنهایی کامل نیست؛ زیرا هر یک فاقد آن چیزهایی که دیگری واجد است [بخش ۱۰]. هستند مردمان طاعی بسیاری که یاوه سربازی می‌کنند و با کلام باطل خویش، اذهان دیگران را به بی‌راهه می‌کشانند [تیپلوس ۱: ۱۰]. آنها معتقدند که با مشاهده دو اراده که به وقت تصمیم‌گیری با یکدیگر در تخالفاند، می‌توان به وجود دو نفس با دو طبیعت گوناگون پی‌برد، که یکی خیر و دیگری شرّ است. (بگذار آنها از حضور تو بگریزند؛ همچنان که دود در برابر باد محو می‌شود [مزامیر ۶۷: ۳۴]. تا هنگامی که چنین افکار پلیدی را

در سر می‌پرورانند، خود نیز پلیدند، اما حتی چنین کسانی با رویت و قبول حقیقت، می‌توانند نیکو گردند و در این حال رسول تو به ایشان می‌گوید: روزی یکسره تاریکی بودید، اما اکنون به لطف پروردگار، چون روز روشن شده‌اید [افسیان ۵: ۸]. چنین مردمانی، می‌خواهند به دست خویش منور گردند و نه به لطف خداوند؛ زیرا می‌اندیشند که روح انسان با پروردگار هم گوهر است. بدین طریق در ظلماتی ژرف‌تر فرو می‌روند، زیرا با نخوت کریه خود، از تو دور افتاده‌اند، از تو که نور حقیقی هستی و هر کس را که به این دنیا می‌آید، منور می‌گردانی [یوحنا ۱: ۹]. من ایشان را هشدار می‌دهم که مراقب سختن خویش باشید و از شرم سرخ شوید. به پیشگاه پروردگار در آید تا منور گردید. اینجا کسی سرفاکنده نخواهد شد [مزامیر ۵: ۳۴]. آنگاه که تلاش می‌کردم تا برای کمر بستن به خدمت پروردگار، که مدت‌ها در فکرش بودم، عزم خویش را جزم کنم، اراده من بود که بر انجام این کار تعلق می‌گرفت و نیز خود من بودم که به ترک آن اراده می‌کردم. تنها و تنها خودم بودم. اما اراده تا من نه بر انجام آن و نه بر ترک آن قرار می‌گرفت. با خود ستیزه می‌کردم و سرگشته مانده بودم. هر چند این وضعیت برخلاف میل بود، اما حکایت از وجود نفسی دیگر در کنار نفس خودم نداشت. دلیلش تنها آن بود که نفس من می‌بایست کیفر می‌دید. (اعمال از طبیعت من سر نمی‌زدند، بلکه گناهان درونم مرا بدانها وا می‌داشتند.) [رومیان، ۷: ۱۷]. آن پاره‌ای که از مکافات گناهی بود که پدر نخستین من، آدم، از سر اختیار مرتکب شده بود. اگر تعداد طبایع ما به تعداد اراده‌های متعارضمان باشد، باید به مراتب بیش از دو طبیعت داشته باشیم. فرض کنیم کسی بخواهد میان رفتن به تماشاخانه و انجمن مانویان، یکی را انتخاب کند. مانویان خواهند گفت که آشکارا در این شخص دو طبیعت وجود دارد؛ طبیعت خیر او را به سوی ما سوق می‌دهد و طبیعت شر به سویی غیر از ما. اگر جز این باشد، چگونه می‌توان وجود این دو اراده متخالف را تبیین کرد؟ به زعم من، آن اراده‌ای که شخص را به سوی ایشان رهنمون می‌شود، به قدر اراده‌ای که تماشاخانه را بر می‌گزیند، شرّ است، اما به گمان مانویان، تنها آن اراده‌ای نیک است که انسان را به سوی ایشان هدایت کند<sup>۵</sup>.

دنبال کردن باقی سرفصلهای روشن‌گرانه آگوستین و همچنین اقامه کردن دلایلی که از فقدان خیر به شرّ می‌انجامد، به فرصت دیگری نیاز دارد. به رغم استفاده‌هایی که از قرن پانزدهم تا کنون، فلاسفه و نویسندگان مختلف اروپایی از حافظه و زمان بردهند و می‌برند در دیدگاه آگوستین، زمان زاده سرمدیت است که بین گذشته، حال و آینده - که هر سه برگرفته از قدرت خداوندی است - قرار دارد. جیلین کلارک، پژوهشگر در اندیشه‌های آگوستین، می‌نویسد: «...آگوستین مثل هر نقاد دریدایی به عواملی که در واقع فضا را انتقال می‌دهند و باعث پذیرش می‌شوند، و فاصله حرفی که گفته می‌شود و به دریافت آن، اشعار دارد (وی در اثرش به نام آموزگار بحثی در این باره دارد). با وجود این، مثل بسیاری از نقادانی که فکر می‌کنند تبادل افکار امکان پذیر نیست، می‌تواند



روایت را بهتر از خیلیها تنظیم کند. او برای دست‌چین کردن، ساخت دادن، عرضه کردن، حفظ علاقه مخاطب، و تا جای ممکن، پیش‌دستی کردن بر واکنش احتمالی مخاطب، ورزیده بود. سبک او نشانگر این مهارت است، اما خودش نیز بر آن تاکید دارد. اجازه نمی‌دهد که خوانندگان خود را مصرف‌کننده منفعل فن بلاغت بپندارند؛ بلکه به عکس، آنان را با گفت‌وگوی دائمی خود با خداوند مشوش می‌کند.

معلوم نیست که باید گوش کنند، یا نه. و آنگاه به یادشان می‌آورد که خواننده یک متن هستند و چیزی که می‌خوانند، در مقام یک انسان، آنان را به چالش می‌طلبد. نباید به دامن ارضای راحت‌طلبانه کنجکاوی فرو غلطید.

دفتر ده اصرار می‌ورزد که ما در باره چیزهایی که به معنی عشق به خداست، بیندیشیم و بکوشیم و مطابق میل خداوند زندگی کنیم:

«مردم درباره زندگی دیگران کنجکاوند و از اصلاح امور زندگی خود فطره می‌روند. چرا از من می‌خواهند که بگویم کی هستم، در حالی که نمی‌خواهند از او بشوند که کیست‌اند؟»

این است مفهوم داشتن مخاطبان انسانی برای اعترافات که روی آن با خداست. اندیشمندان بسیاری در قرون بعدی به تاسی از آگوستین زندگینامه یاد خود زندگینامه نوشته‌اند. مارتین لوتر بیشتر از دیگران از اعترافات آگوستین استقبال کرده است. تنها اعترافات ژان ژاک روسو است که در زندگینامه نویسی راه مخالف را در پیش می‌گیرد. او اعترافات خودش را، نه با اندیشه درباره خدا، که با گفتن از خود آغاز می‌کند. تجربه هم ثابت کرد که خوانندگان وقتی به واسطه اعتراف خود او خیردار شدند که کودکانش را به مؤسسه‌های نگهداری از بچه‌های سرراهی سپرده است، لرزه بر اندامشان افتاد. شباهت بلافصل میان دلمشغولیهای آگوستین و «در جستجوی زمان گمشده» مارسل پروست چنان زیاد است که عجیب نیست اگر آدم به این فکر بیفتد که پروست «اعترافات» را هنگام اقامت در دبیرستان کندروسه - جایی که مثل آگوستین مشغول تحصیلات ادبیات و فلسفه بوده - خوانده است.

به رغم تفسیرهای جیلین کلارک و دیگر منتقدان غربی و یا استفاده‌هایی که اهل ادبیات از آن برخوردار شده‌اند و حتی فلاسفه‌ای چون «هایدگر» در بسط و گسترش و ابعاد آن کوشیده‌اند، «اعترافات» همچنان گنجینه‌ای برای برداشتها، به ویژه صورت اصلی آن «زندگینامه خود نوشت»، برای نویسندگان است. برکات اعترافات از بهره بردنهای آگوستین از معرفت‌شناسی نسبت به خالق هستی است. هیچ فصلی از کتاب بدون توجه به اعترافات در محضر خالق هستی نیست.

مبحث مربوط به زمان از گیرایی خاصی - با توجه به ادعاهای امروزی شک‌گرایان ادبی - برخوردار است. آگوستین می‌نویسد: «حق آن است که بگویم آن گاه که چیزی را نیافریده بودی، زمان نیز وجود نداشت؛ زیرا زمان نیز آفریده تو بود. و هیچ زمانی شریک در ابدیت تو نیست؛ زیرا تو هرگز تغییر نمی‌پذیری و حال آنکه ذات

زمان، تغیر است.

پس، زمان چیست؟ به این پرسش نمی‌توان به آسانی و سرعت پاسخ داد؛ چرا که حتی نمی‌توان به آسانی فهمید که آن چیست، چه رسد به آنکه واژه‌هایی برای توضیحش بیابیم. با این حال، در گفتار ما هیچ واژه‌ای آشنا تر از زمان نیست و آسان تر از آن تشخیص داده نمی‌شود. قطعاً وقتی که خود، آن را به کار می‌بریم و یا از دیگران می‌شنویم، می‌دانیم که چه معنایی از آن اراده می‌شود.

پس زمان چیست؟ تا آن گاه که کسی از من نپرسیده است، نیک می‌دانم که چیست. اما اگر کسی از من بپرسد و من در صدد توضیح آن برایم، به کلی آشفتن می‌شوم. و نیز با اطمینان می‌توانم بگویم که می‌دانم اگر هیچ چیز سپری نمی‌شد، زمان گذشته‌ای وجود نمی‌داشت. و اگر قرار نبود چیزی حادث شود، زمان آینده‌ای نیز نمی‌بود و اگر چیزی نبود، زمان حال وجود نداشت. در میان این سه شق زمان، چگونه است که گذشته و آینده می‌توانند باشند در حالی که گذشته دیگر وجود ندارد و آینده نیز هنوز نیامده است؟ و زمان حال اگر همواره حال بود و هرگز به گذشته نمی‌پیوست، دیگر نه زمان، بلکه ابدیت بود. و اگر حال از روی زمان است که به گذشته می‌پیوندد، اصلاً چگونه می‌توان گفت که حال وجود دارد آن گاه که جهت بودنش، نبودن آن است. به عبارت دیگر، نمی‌توان به درستی گفت که زمان هست، مگر از جهت وضعیت قریبالوقوع نبودنش...»

آگوستین مبحث «زمان» را همچنان ادامه می‌دهد و در آغاز بخش ۲۵ دفتر یازدهم می‌نویسد: «پروردگارا! نزد تو اعتراف می‌کنم که هنوز نمی‌دانم زمان چیست. اما، همچنین اعتراف می‌کنم که این را در زمان می‌گویم و اینکه زمانی طولانی را به سخن گفتن راجع به زمان اختصاص داده‌ام و اگر این واقعیت در کار نبود که در تمام این مدت، زمان سپری شده است، این زمان مدید، مدتی طولانی نمی‌بود. در حالی که نمی‌دانم زمان چیست، این آگاهی را از کجا کسب می‌کنم؟ آیا چنین است که من ماهیت زمان را می‌دانم، ولی نمی‌دانم چگونه آنچه را می‌دانم، در قالب الفاظ بیان کنم؟ در وضع اسفباری به سر می‌برم؛ زیرا حتی نمی‌دانم که چه چیزی را نمی‌دانم...»

#### پانویسها:

۱. مقدمه مترجم فارسی، صفحه ۱۶؛ اعترافات آگوستین. مترجم: سایه میثمی؛ ویراستار مصطفی ملکیان؛ نشر سهروردی؛ چاپ اول: ۱۳۸۰.
۲. مقدمه فارسی اعترافات؛ پیشین؛ صفحه‌های ۱۷ و ۱۸.
۳. دفتر سوم اعترافات؛ صفحه‌های ۹۱-۹۰.
۴. اعترافات؛ صفحه‌های ۱۰۲ و ۱۰۳.
۵. پیشین؛ صفحه‌های ۱۷۷ و ۱۷۸.
۶. اعترافات؛ صفحه‌های ۲۱۱ و ۲۱۲.
۷. اعترافات؛ صفحه ۲۱۴.
۸. اعترافات؛ صفحه‌های ۲۲۲ و ۲۲۳.
۹. اعترافات؛ صفحه ۲۵۰ تا ۲۵۲.
۱۰. اعترافات؛ پیشین؛ دفتر یازدهم؛ بخش ۱۴ صفحه: ۳۷۳.